

## محسن شهبازی، صاحب نخستین سایت خرید و فروش کتاب‌ها و اشیای قدیمی از زندگی کاری خود و دلیل رو آوردن مردم به خرید گرامافون می‌گوید



کارم را در یک مکان ۴ متری شروع کردم که فقط ۲ متر آن را به من اجاره داده بودند مردم بیشتر در این سال‌ها صفحه‌های گرام را برای تزئین و دکور می‌خرند نمی‌دانم صفحه‌های غیر مجاز گرام را چه کسی تولید می‌کند ولی آنها را تا ۲۰۰ هزار تومان هم می‌فروشند

فاطمه رضایی | در مرور گر تان سرچ کنید «گرامافون»! صفحات متعددی باز می‌شود مربوط به خرید و فروش گرام و گرامافون. ابتدا گمان می‌کردم بازار چندان داغی نداشته باشد، اما در گفت‌وگو با محسن شهبازی وجوه مختلف ماجرا را بررسی کردیم؛ این که چرا مردم به خرید گرام و گرامافون رو آورده‌اند، چرا دنبال صفحات قدیمی و نومی گردند و در کل این رویکرد نوستالژیک چه توجیهی دارد. البته بخشی از این گفت‌وگو به سبقه شهبازی برمی‌گردد، چون او از قدیمی‌های بازار کتاب‌های دست دوم، نسخ خطی، مجلات قدیمی و... است، به خاطر همین هم بیشترین دسترسی را به صفحات مختلف گرام و گرامافون داشته است. او فروش کتاب‌های دست دوم را از پاساژهای معروف میدان انقلاب شروع و بعد از چند سال نخستین سایت فروش کتب قدیمی را در ایران راه‌اندازی می‌کند و در کنار این کار، به جهت رفت و آمد به خانه‌های مختلف برای خرید کتابخانه‌های شخصی، گنجینه‌ای از صفحه‌های قدیمی گرام و گرامافون را می‌بیند. در این گفت‌وگو درباره تفاوت این دو دستگاه هم پرسیده‌ام و این که چرا بازار صفحه‌های این دو تا این حد داغ شده است. او مهندسی کشاورزی خوانده و فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد در رشته ادبیات نمایشی است، به همین دلیل گفت‌وگویی که می‌خوانید صرفاً یک تاجر با کاسب نیست، بلکه با شخصی است که عمرش را لای‌گر دو خاک خانه‌های قدیمی گذرانده. برای همین اول از نوجوانی و علاقه او پرسیدم، بعد سراغ کتاب‌های قدیمی رفتیم و در آخر هم سر از ماجرای عجیب بازار گرم گرام و گرامافون در آوردم. در ادامه می‌خوانید.

بله. پاساژ معروف کتاب‌های قدیمی و کمیاب بود که البته دیگر الان می‌شود گفت از بین رفته. شما یکی به این فکر افتادید که خودتان مستقل کار کنید؟ وقتی دانشجوی رشته کشاورزی بودم، آدم دقیقاً طبقه همکف همان پاساژی که در سنین نوجوانی با عموم بودم، یکی از مغازه‌ها را اجاره کردم. آن زمان هنوز اوضاع در طبقه نخست خوب بود و شلوغ می‌شد، اما طبقات بالاتر دیگر مثل قبل نبود و خلوت‌تر شده بود. یادم هست جمعه‌ها آن‌جا حراج کتاب می‌گذاشتیم؛ کتابی ۲۰۰ تومان، ۵۰۰ تومان، ۱۰۰۰ تومان. مردم هم با عشق می‌آمدند و خرید می‌کردند. این ماجرا همچنان برقرار بود تا این که از آن‌جا رفتیم. چرا؟

من نمی‌خواستم. صاحب ملک گفت خودش می‌خواهد. از سر پاساژ تا انتهای آن متعلق به او بود. انتهای پاساژ را چند مغازه در آورده بودند که آخری برای من بود. یک مغازه ۴۰ متری که آن را هم نصف کرده بود؛ جلسو را به من اجاره داده بود و پشت آن را که باغچه‌مانندی بود، خودش می‌آمد و گاهی می‌رفت آن‌جا می‌خوابید. در واقع من در یک مغازه ۴ متری کار می‌کردم، این شد که دیگر من در به‌در شدم.

چه سالی بود؟ اواخر دهه ۸۰ بود. بعد از آن من همین‌طور چند جایی رفتم و کار کردم تا این که به فکر رسیدم تراکت پخش کنم. روی تراکت دادم نوشیدنی «خریدار کتاب» و آن را پخش کردم. حتی موبایل هم نداشتم. نوشتیم «خریدار کتابخانه شخصی شما هستیم» و شماره تلفن گذاشتیم.

پس سرمایه‌ای داشتید که این کار را کردید... معرفی می‌کرد. در واقع برای بعضی از آنها حکم کسی را پیدا کرده بود که راهنمایی‌شان می‌کرد. برای من در آن سن، تمام اینها عجیب بود. چون با خودم می‌گفتم اگر عمومی من کاسب است، چرا این همه برای راهنمایی و بحث و توضیح، وقت می‌گذارد و چرا فقط مثل بعضی کاسب‌ها دنبال فروختن جنسش نیستند؟ در همان سنین هم بود که نام بعضی از نویسندگان در یاد من ماند؛ کافکا، کوئندرا، برشت و... اگر معنای کلمه‌ای را که استفاده می‌کرد نمی‌دانستم، ترغیب می‌شدم که در لغت‌نامه دنبال معنای آن بگردم و به این ترتیب علاقه پیدا می‌کردم و از مطالعه و کار با کتاب‌ها لذت می‌بردم. گاهی حتی احساس می‌کردم بدون این که بدانم، در حال تکرار جملات عمومی هستم. اما خب تفاوت این‌جا بود افرادی که آن سال‌ها در آن پاساژها می‌آمدند، بیشتر از این که مشتری باشند، عاشق بودند. بعضی از آنها هم افراد تحصیل‌کرده و فرهیخته‌ای بودند که می‌آمدند؛ مدرسان دانشگاه، و کلا، شخصیت‌های فرهنگی و... رفتم رفته شخصیت من هم در این مکان شکل گرفت. به قول «مسافر کوچولو» که می‌گفت «هلی‌کترن یعنی چه؟» و جواب می‌شنید: «یچاد علاقه کردن»، من هم علاقه پیدا کردم و در این حوزه ماندم، طوری که به تدریج دیدم جز کار کتاب نمی‌توانم کار دیگری بکنم، چون این کار را دوست داشتم. کم‌کم پول توجیبی‌ام را که برای راهم بود می‌دادم و کتاب می‌خریدم و پیاده می‌رفتم خانه. به این ترتیب کتاب‌هایم به تدریج زیاد شدند و طوری شد که مَهر درست کردم و اسم خودم را روی آن زدم: «کتابخانه شخصی محسن شهبازی».

البته فکر می‌کنم یک دهه بعد اوضاع خیلی بدتر شد، یعنی اواسط دهه ۸۰ به بعد پاساژی که می‌گویید، از رونق افتاد. دقیقاً آن پاساژ کجای انقلاب بود؟ کارگر شمالی، جنب اودارد براون.

بله. روزی که از پاساژهای میدان انقلاب در طبقه دوم بودیم، عصرها آن‌جا پر می‌شد از علاقه‌مندان کتاب؛ کسانی که شیفته و عاشق کتاب بودند. عمومی من هم با لذت و علاقه مشتری‌های صحبت می‌کرد و به بعضی از آنها کتاب معرفی می‌کرد. در واقع برای بعضی از آنها حکم کسی را پیدا کرده بود که راهنمایی‌شان می‌کرد. برای من در آن سن، تمام اینها عجیب بود. چون با خودم می‌گفتم اگر عمومی من کاسب است، چرا این همه برای راهنمایی و بحث و توضیح، وقت می‌گذارد و چرا فقط مثل بعضی کاسب‌ها دنبال فروختن جنسش نیستند؟ در همان سنین هم بود که نام بعضی از نویسندگان در یاد من ماند؛ کافکا، کوئندرا، برشت و... اگر معنای کلمه‌ای را که استفاده می‌کرد نمی‌دانستم، ترغیب می‌شدم که در لغت‌نامه دنبال معنای آن بگردم و به این ترتیب علاقه پیدا می‌کردم و از مطالعه و کار با کتاب‌ها لذت می‌بردم. گاهی حتی احساس می‌کردم بدون این که بدانم، در حال تکرار جملات عمومی هستم. اما خب تفاوت این‌جا بود افرادی که آن سال‌ها در آن پاساژها می‌آمدند، بیشتر از این که مشتری باشند، عاشق بودند. بعضی از آنها هم افراد تحصیل‌کرده و فرهیخته‌ای بودند که می‌آمدند؛ مدرسان دانشگاه، و کلا، شخصیت‌های فرهنگی و... رفتم رفته شخصیت من هم در این مکان شکل گرفت. به قول «مسافر کوچولو» که می‌گفت «هلی‌کترن یعنی چه؟» و جواب می‌شنید: «یچاد علاقه کردن»، من هم علاقه پیدا کردم و در این حوزه ماندم، طوری که به تدریج دیدم جز کار کتاب نمی‌توانم کار دیگری بکنم، چون این کار را دوست داشتم. کم‌کم پول توجیبی‌ام را که برای راهم بود می‌دادم و کتاب می‌خریدم و پیاده می‌رفتم خانه. به این ترتیب کتاب‌هایم به تدریج زیاد شدند و طوری شد که مَهر درست کردم و اسم خودم را روی آن زدم: «کتابخانه شخصی محسن شهبازی».

بله. روزی که از پاساژهای میدان انقلاب در طبقه دوم بودیم، عصرها آن‌جا پر می‌شد از علاقه‌مندان کتاب؛ کسانی که شیفته و عاشق کتاب بودند. عمومی من هم با لذت و علاقه مشتری‌های صحبت می‌کرد و به بعضی از آنها کتاب معرفی می‌کرد. در واقع برای بعضی از آنها حکم کسی را پیدا کرده بود که راهنمایی‌شان می‌کرد. برای من در آن سن، تمام اینها عجیب بود. چون با خودم می‌گفتم اگر عمومی من کاسب است، چرا این همه برای راهنمایی و بحث و توضیح، وقت می‌گذارد و چرا فقط مثل بعضی کاسب‌ها دنبال فروختن جنسش نیستند؟ در همان سنین هم بود که نام بعضی از نویسندگان در یاد من ماند؛ کافکا، کوئندرا، برشت و... اگر معنای کلمه‌ای را که استفاده می‌کرد نمی‌دانستم، ترغیب می‌شدم که در لغت‌نامه دنبال معنای آن بگردم و به این ترتیب علاقه پیدا می‌کردم و از مطالعه و کار با کتاب‌ها لذت می‌بردم. گاهی حتی احساس می‌کردم بدون این که بدانم، در حال تکرار جملات عمومی هستم. اما خب تفاوت این‌جا بود افرادی که آن سال‌ها در آن پاساژها می‌آمدند، بیشتر از این که مشتری باشند، عاشق بودند. بعضی از آنها هم افراد تحصیل‌کرده و فرهیخته‌ای بودند که می‌آمدند؛ مدرسان دانشگاه، و کلا، شخصیت‌های فرهنگی و... رفتم رفته شخصیت من هم در این مکان شکل گرفت. به قول «مسافر کوچولو» که می‌گفت «هلی‌کترن یعنی چه؟» و جواب می‌شنید: «یچاد علاقه کردن»، من هم علاقه پیدا کردم و در این حوزه ماندم، طوری که به تدریج دیدم جز کار کتاب نمی‌توانم کار دیگری بکنم، چون این کار را دوست داشتم. کم‌کم پول توجیبی‌ام را که برای راهم بود می‌دادم و کتاب می‌خریدم و پیاده می‌رفتم خانه. به این ترتیب کتاب‌هایم به تدریج زیاد شدند و طوری شد که مَهر درست کردم و اسم خودم را روی آن زدم: «کتابخانه شخصی محسن شهبازی».

هم شما انواع اشیای قدیمی را می‌بینید؛ مثل رادیوی نفتی. یعنی با نفت کار می‌کند؟! بله. یک بار سمت تجریش رفتم، دو خواهر دوقلو که کوتاه‌قد بودند و هر دو در خانه‌هایی زندگی می‌کردند با سقف‌های کوتاه، پا که به خانه اینها می‌گذاشتی انگار به خانه‌های قجری می‌رفتی. خانه‌شان واقعاً موزه بود. می‌خواهم بگویم در واقع چون ما برای خرید کتاب، جاهای مختلف می‌رفتیم صفحه هم می‌دیدیم. مثلاً از پیرمردی کتابخانه‌اش را می‌خریدیم که عموماً گرام و گرامافون هم داشت. وقتی هم که اینها را می‌خریدیم، صفحه هم بود، بنابراین بعد از مدتی صاحب مجموعه‌ای از صفحه‌های گرام و گرامافون شدم، البته چون کار قانونی می‌کنم، فقط صفحه‌های موسیقی کلاسیک می‌فروشم. اما خب همان‌طور که گفتم دستگاه‌ها و صفحه‌های زیادی در خانه‌هایی که رفتم دیدم. مثلاً دستگاه گرمای دیدم متعلق به ۱۰۰ سال پیش.

با این حال برایم عجیب است که خرید و فروش اینها در ایران زیاد شده، چرا؟ فروش زیاد آن مربوط می‌شود به صفحه‌های چینی. البته برندهای ایرانی هم هستند که صفحه تولید می‌کنند، اما بیشتر صفحه‌های چینی است. البته وقت کنید چیزی که خرید آن بیشتر است، گرام است، نه گرامافون. درباره تفاوت اینها توضیح می‌دهید. گرامافون و گرام در کل یک سیستم را دنبال می‌کنند. فقط به شکل مختصر بگویم دستگاه گرام، برقی است و نیاز به آمپلی‌فایزر و باند دارد؛ البته در نوع کیفی و جمع‌بای این قطعات به دستگاه متصل هستند. طبقات مختلفی هم می‌تواند داشته باشد، شامل دی‌وی‌دی، کاست و صفحه. صفحه‌های موسیقی‌ای در سه سایز ۴۵، دور ۳۳، دور ۷۸ دور هستند. جنس‌شان هم پلاستیک است. صفحه‌های ۴۵ دور، اندازه بشقاب میوه‌خوری است، ۳۳ دور اندازه پلوخوری و ۷۸ دور، بین این دو تا. اما دستگاه گرامافون، هندی است. باید کوک شود و صفحه آن در یک سایز مشابه ۷۸ دور ساخته شده. جنس صفحه‌اش هم سنگی است. شیپوری هم برای پخش صدا دارد. صفحه‌های سنگی گرامافون به گرام نمی‌خورد و اگر آن را در گرام بگذارید، ممکن است به سوزن آسیب بزند. ضمن این که صفحه‌های سنگی گرام‌تر هستند. اما صفحه‌های گرام ارزان هستند و الان هم که زیاد شده. من صفحه‌های سنگی زیادی هم در خریدها گیرم آمده که حتی بخش‌هایی از اینها را به موزه داده‌ام یا کتاب‌های قدیمی بوده که به کتابخانه مجلس اهدا کرده‌ام.

با این حال، بالاخره یک دلیلی دارد که مردم علاقه‌مند به صفحه شده‌اند. ببینید. یک برهه‌ای گرامافون‌هایی در بازار

آمد که طراحی‌های زیبایی داشت با قیمت‌های مناسب. امکانش هم زیاد بود؛ پورت یواس‌بی، دارد، سی‌دی می‌خورد، جای کاست دارد، صفحه‌های می‌خورد، رادیو دارد و... گاهی به شوخی بین دوستان می‌گویم فقط کم مانده ماشین لباسشویی هم داشته باشد؛ بنابراین وقتی چنین دستگاهی با این امکاناتی که گفتم دارد به شکل انبوه تولید می‌شود، طبیعتاً متقاضیانی هم پیدا می‌کند. ضمن این که توجه داشته باشید صفحه‌ها در حال حاضر در تمام دنیا تولید می‌شود. همین الان در خارج از کشور، مثلاً استانبول، مغازه‌هایی هستند که فقط صفحه می‌فروشند. این وسط مردم بیشتر دنبال چه صفحه‌هایی هستند؟

گفتم؛ من چون کار قانونی می‌کنم فقط صفحه موسیقی کلاسیک غربی می‌فروشم، اما خب مردم بیشتر دنبال ایرانی‌های قدیمی هستند. کیفیت اینها چطور است؟ منظورم صفحه‌های قدیمی ایرانی است. اصلاً خوب نیستند. البته همان‌طور که عده‌ای هستند و کتاب را سالم نگه می‌دارند، کسانی هم هستند که صفحه را سالم نگه داشته‌اند.

خب باز هم اکثرشان کیفیت ندارد. چرا مردم باید دنبال اینها باشند؟ اولاً که توجه داشته باشید سیستم پخش گرام، آنالوگ است و گرامافون‌های الان، دیجیتال هستند، بنابراین کیفیت بالای دارند. به نظر من آنالوگ‌ها هستند. به هر حال اگر صفحه سالم باشد، کیفیت آن خیلی خوب است، طوری که احساس می‌کنید خواننده واقعاً کنار شما

ایستاده است و می‌خواند. اما همان‌طور که گفتم چون اکثراً قدیمی هستند و بارها شنیده شده‌اند، به مرور زمان خراب و فرسوده شده‌اند و الا اگر سالم باشد، کیفیت خیلی خوبی دارد. با این حال، خود من صفحه‌های قدیمی نمی‌فروشم به چند دلیل؛ نخست این که آنقدر گوش کرده‌اند که کیفیت آن پایین آمده، دوم این که شکل زیبایی ندارد، چون کهنه و تخریب شده، دلیل بعدی این است که چون صفحه خراب شده، سوزن دستگاه شما را هم خراب می‌کند. ضمن این که ممکن است شما پول صفحه‌ای را بدهید که دو روز دیگر خراب شود یا حتی اصلاً به دستگاه‌تان نخورد. دلیل



بعدی هم این است که چون کار قانونی و مجاز می‌کنم، صفحه قدیمی ایرانی نمی‌فروشم. فقط صفحه‌های بی‌کلام موسیقی کلاسیک غربی می‌فروشم. قیمت همین صفحه موسیقی کلاسیک غربی هم نباید پایین باشد. چرا می‌خرند؟ من سعی می‌کنم صفحه‌های آفردار بخرم و بفروشم. به این شکل که مثلاً اگر یک صفحه پنهوون ۳۰ دلار بوده و شده ۵ دلار یا ۷ دلار، می‌خرم و روی هر دلار، هزار تومان سود می‌کنم که زیاد برای خریداران، قیمت آن بالا نیفتد. با این حال، یک‌سری صفحه موسیقی لس‌آنجلسی هم هست که خیلی تمیز است و قدیمی هم نیست و با قیمت‌های بالا در ایران به فروش می‌رسد. از اینها خبر ندارید؟

نمی‌دانم اینها را چه کسی و کجا تولید می‌کند، ولی خب همان‌طور که می‌گویید من هم دیده‌ام با قیمت‌های ۲۰۰ هزار تومان و اینها به فروش می‌رسند. اما خب همان‌طور که گفتم کار من فروش این نوع صفحه‌ها نیست، چون غیرمجاز است. واقعتاً درست است یا خراب است؟ نه. واقعیتش را بخواهید خیلی‌ها هم هستند که این صفحه‌ها را اصلاً برای دستگاه‌های‌شان نمی‌خرند، برای دکور تهیه می‌کنند. گاهی هم به موارد خنده‌داری برخورد کرده‌ام. مثلاً کسی بود که صفحه گرام می‌خرید برای نشیمنگاه

صندلی‌هایش! یا خریداری داشتم که صفحه گرام می‌خرید برای این که داخل آن گل بگذارد، یعنی به شکل دکوری شبیه یک گلدان از آن استفاده می‌کرد. یا چیزی که یک مقدار در این سال‌ها بیشتر شد این بود که صفحه گرام می‌خریدند و داخل آن موتور ساعت می‌گذاشتند تا به عنوان ساعت دیواری به دیوار بزنند. الان هم که خیلی از کافی‌شاپ‌ها یا مغازه‌هایی که می‌خوانند به فضاهای نوستالژیک برسند، صفحه می‌خرند و از آن در طراحی داخل مکان استفاده می‌کنند. در واقع بیشتر بازار داغ خرید و فروش صفحه متأسفانه مربوط به استفاده آن در دکور است.

**صفحه‌های سنگی گرام‌تر هستند. اما صفحه‌های گرام ارزان هستند و الان هم که زیاد شده من صفحه‌های سنگی زیادی هم در خریدها گیرم آمده که حتی بخش‌هایی از اینها را به موزه داده‌ام یا کتاب‌های قدیمی بوده که به کتابخانه مجلس اهدا کرده‌ام**